

## میزگرد مسایل کارگری (بخش پایانی)

( نقل از نشریه ی راه آینده، شماره ی ۴، بهمن ۸۵ )

**ثقفی:** در قسمت های قبلی بحث، دو موضوع مطرح شد: تغییرات پیشنهادی اصلاحیه ی قانون کار چیست و ضرورت وجود این اصلاحیه در شرایط کنونی چه بوده است، که دوستان به جنبه های مختلف آن پرداختند. در مجموع نظر همه بر این بود که در شرایط حاضر به علت وجود بحران در سطح کشور خودمان یا بحران جهان سرمایه داری، اجباراً تهاجم به نیروی کار هر روز بیشتر می شود. در این جا این سوال مطرح می شود که اساساً چه تفاوتی میان کشور ما با جوامع دیگر وجود دارد که در این جا سرمایه داری و نظام حاکم کمترین حق تشکلی را برای کارگران قایل نیست. اگر می گوئیم سرمایه داری نظامی جهانی است، چه شرایط و مکانیزمی باعث شده است که مثلاً همان سرمایه داری در کشورهای صنعتی اتحادیه ها و سندیکاها را بپذیرد، قرار داد دسته جمعی را بپذیرد و به آن تن دهد. ولی در ایران از نام تشکل و سندیکا وحشت داشته باشد. چه چیز باعث می شود که مثلاً فرانسه اتحادیه های پیشرو کارگری را بپذیرد و به حداقل حقوق حدوداً ۱۵۰۰ یورویی تن دهد (یعنی نزدیک به دو میلیون تومان) ولی ایران حتی از پذیرفتن حقوق صد و هشتاد هزار تومانی به انواع مختلف شانه خالی کند. در حقیقت به نظر دوستان آن تفاوتی که باعث می شود سرمایه داری در یک قسمت با آن که جهانی شده است، حق و حقوق را برای کار در حدی رعایت کند و در جای دیگر کمترین حقوقی برای آن قایل نباشد در چه چیز نهفته است؟

**حکیمی:** سوال این است که چرا در غرب، سرمایه داری برای کارگران حقوقی قایل است ولی در ایران همان حقوق را هم قایل نیست به نظر من، این سوال نکته ای را فرض می گیرد که درست نیست و واقعیت ندارد. سرمایه داری هیچگاه داوطلبانه سرسوزنی حق و حقوق برای کارگران قایل نشده، و کارگران حقوقی را که دارند با مبارزه ی خود به دست آورده اند. اگر در غرب ساعت کار ۱۸ ساعت و ۱۶ ساعت بوده، فقط و فقط در جریان مبارزات کارگران آمریکا و اروپا، که مهم ترین آن اول ماه مه ۱۸۸۶ بود که کارگران شیکاگو برای کاهش ساعت کار جان دادند، ساعت کار ۸ ساعت می شود. تازه حتی آن موقع هم ۸ ساعت کار محقق نشد و تحقق این خواست به مبارزات بیشتری نیاز داشت می خواهم بگویم طبقه ی کارگر در طول زمان خواست های خود را به سرمایه داری تحمیل کرده است. اگر آن جا کارگران تشکل دارند (اتحادیه، سندیکا، احزاب و...) این امر در طول قرن ها مبارزه به دست آمده است.

اما این بحث هم کاملاً درست است که حد مشخصی از تشکل به نفع سرمایه داری هم هست، یعنی چه؟ مثلاً در مورد اتحادیه ی چای کاران شمال، خود کارخانه داران چای آمدند و به چای کاران گفتند چرا شما اتحادیه ندارید؟ چرا؟ چون نفعشان در این بود که چای کاران یکجا جمع شوند. زیرا کارخانه دار باید تمام روستاهای مثلاً لاهیجان را می گشت تا چای جمع کند. وقتی چای کاران اتحادیه داشته باشند، او می رود با اتحادیه مذاکره می کند و همه ی چای کاران خود را می برند آن جا و این به نفع اوست. هزینه اش کمتر می شود پس حدی از تشکل به نفع سرمایه دار هم هست. ولی چرا همین حد هم در ایران رعایت نمی شود، این به بحث قبلی برمی گردد. ساختار اقتصادی ایران اجازه نمی دهد. این ساختار مانند دیگ بخاری است که بخار زیادی در آن وجود دارد. و اگر درش را بردارید بخار چنان بیرون می زند که همه چیز را زیر و رو می کند.

به‌عنوان مثال، مقاطع مختلف تاریخ اخیر ایران را نگاه کنید. هر وقت که در اثر عواملی یک دموکراسی نیم‌بند به‌وجود آمده، بلافاصله پشت سرش اختناق شکل گرفته است. در مقطع شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد یا همین سال‌هایی که به چشم خود دیدیم - سال‌های ۵۷ تا ۶۰ در اثر انقلاب - شرایطی به‌وجود آمد که تشکلهای و احزاب آزاد بودند، ولی بلافاصله سرکوب شدند، شوراهای کارگری نا‌بود شدند و جایشان خانه کارگر نشست.

می‌خواهم بگویم بحث ویژگی سرمایه‌داری در ایران همان بحث قبلی است. این توهم است که گویا این‌جا در بستر شرایطی که در بطن جامعه وجود دارد، می‌توان دموکراسی داشت. این‌دو با هم جور در نمی‌آیند. مناسبات اقتصادی‌ای که در بطن جامعه وجود دارد و متضمن فروش نیروی کار به ثمن‌بخس است، در روبنا به سرکوب نیاز دارد. نمی‌توانید از یک طرف اقتصادی داشته باشید که ویژگی‌اش نیروی کار ارزان باشد و از طرف دیگر برای همان نیروی کار ارزان حقوقی قایل شوید. دموکراسی یعنی این‌که از جمله برای کارگران حقوقی قایل شویم که تشکل ایجاد کنند، قانون کار مترقی داشته باشند که دموکراتیک باشد. این‌جا این‌طور نیست. در اینجا، برای این‌که استثمار نیروی کار ارزان صورت بگیرد، لزوماً روبنای سیاسی باید استبدادی باشد. به‌همین دلیل است که حتی همان حد هم از تشکل هم که به نفع سرمایه‌داری است، پذیرفته نمی‌شود. این تناقضی است که در ذات جامعه‌ی ایران نهفته است.

مورد آشکاری از این تناقض را می‌توان در همین اصلاحیه‌ی قانون کار مشاهده کرد. مهم‌ترین ویژگی برنامه‌ی توسعه‌ی چهارم این است که نقش دولت را در اقتصاد کم‌رنگ می‌کند و این بنا بر نیازهای سرمایه‌ی جهانی است. همان برنامه‌ای که آن را می‌دانیم: بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، آی. ال. او، دبلیو. تی. او. و خصوصی‌سازی و این‌که سوبسیدها بیش‌ازپیش برداشته شود و به‌طور کلی دولت دست‌وپایش را جمع کند و کوچک شود. این‌ها همه سیاست‌هایی است که در برنامه‌ی توسعه‌ی چهارم تئوریزه و قانونی شده است. اما در همین اصلاحیه‌ی قانون کار خود دولت می‌آید دو سازمان عریض و طویل و پرهزینه را به سازمان‌های دولتی اضافه می‌کند: سازمان بازرسی کار و سازمان اشتغال و کارآفرینی. این نتیجه‌ی همان تنش و تناقضی است که در درون این مناسبات سرمایه‌داری وجود دارد. از طرفی باید خودش را منطبق با نیازهای سرمایه‌ی جهانی کند. یعنی به اصطلاح "دموکراتیک" شود و از طرف دیگر باید در اساس بوروکراتیک و استبدادی باشد تا بتواند این مناسبات را در عمق جامعه حفظ کند.

این دو گرایش متناقض را در همه‌ی عرصه‌ها می‌بینیم. یکی می‌خواهد روابطش را با دنیای سرمایه‌داری عادی کند و گفت‌وگویی تمدن‌ها را مطرح می‌کند و دیگری همه چیز را در هم می‌ریزد و می‌گوید اسرائیل باید از میان برود. این جور است که در ایران حتی حداقل تشکل مستقل کارگری هم به‌وجود نمی‌آید، مگر آن‌که طبقه‌ی کارگر آن را به نیروی خودش ایجاد کند. این‌که ما توقع داشته باشیم به ما اجازه بدهند تشکل مستقل درست کنیم، توقعی توهم‌آمیز است.

اما این‌که عدم‌توازن بین کارگران ایران و غرب وجود دارد، بله. واقعیت این است که اکثریت کارگران ایران به حقوق خودشان آشنا نیستند. ما چرا نباید آن حقوقی را که جنبش کارگری در غرب به‌بورژوازی‌ها نی‌تحمیل کرده، به کارگران ایران بشناسانیم. بله، ما باید تشکل داشته باشیم، باید بیمه‌ی درست و حسابی بگیریم. این‌ها چیزهای جاافتاده‌ای است و باید به‌حقوق هر کارگری در هر جای دنیا تبدیل شوند. اگر حقوق کارگران در غرب را برای کارگران ایران طلب کنیم، معنایش اصلاً این نیست که داریم به سرمایه‌داری باج می‌دهیم. این‌ها حقوقی است که کارگران با مبارزه‌ی خود آن را تثبیت کرده‌اند. حتی در قانون جمهوری اسلامی هم مواردی هست که می‌توان به آن استناد کرد. مثلاً طبق اصل ۲۳ قانون اساسی، تفتیش عقیده ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به علت عقیده‌اش مورد مواخذه قرار داد. به‌منظر من، استناد به این قانون نه

تنها اشکالی ندارد، بلکه لازم و درست است. این قانون جزئی از حقوق بشر است که انسان طی مبارزه‌اش با نیروهای وا پس‌گرا به‌دست آورده است و انقلاب سال ۵۷ آن را تحمیل کرده است. بنابراین، اگر حتی در همین قوانین موجود هم موردی مترقی وجود دارد، بدون شک باید به آن استناد کنیم. منتها بحث این است که روی‌کرد ما به کل قانون سرمایه‌داری چگونه باید باشد. واقعیت این است که مثلاً قانون کار در کلیت‌اش در جهت استثمار انسان از انسان است. این قانون به طور کلی در جهت حفظ و تحکیم استثمار سرمایه‌داری است. بنابراین، باید به کارگران بگوییم این قانون در کلیت‌ش ضدکارگری است. اما اگر مواردی در آن وجود داشته باشد که مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر، آن‌ها را به سرمایه‌داری تحمیل کرده است، باید به آن موارد استناد کنیم.

در صحبت آقای فرج‌الهی مواردی بود که فکر می‌کنم پرداختن به آن برای رویکرد ما به جنبش کارگری اهمیت دارد. ما فعالان کارگری پیشینه یا میراثی داریم که در واقع از نیروهای سیاسی به اصطلاح مدافع طبقه‌ی کارگر به ما رسیده است. شما به‌درستی آن را نقد می‌کنید، اما نتیجه‌ی نادرستی از این نقد می‌گیرید. واقعیت این است که نیروهای سیاسی چپی در این جامعه وجود داشته‌اند که در واقع همان‌جور که شما به‌درستی گفتید نقطه‌ی عزیمت‌شان کسب قدرت سیاسی بوده است. در عین آن‌که پرچم دفاع از حقوق کارگری را هم در دست داشته‌اند. اما این دفاع در پی آن نقطه‌ی عزیمت بوده است. یعنی، به تبع جدال سیاسی با این یا آن بخش از بورژوازی در قدرت به ضرورت کار در میان طبقه‌ی کارگر رسیده بودند. این نکته‌ای است که شما به‌درستی آن را نقد می‌کنید. اما نتیجه‌گیری شما جدا کردن مبارزه‌ی اقتصادی و سیاسی طبقه‌ی کارگر است، که می‌گوید صنفی و سیاسی. مبارزه‌ی اقتصادی و سیاسی طبقه‌ی کارگر کلیتی واحد و جدایی‌ناپذیر است. می‌خواهم بگویم که اگر فعالان کارگری برای ایجاد تشکل کارگری از مسایل اقتصادی واقعی و ملموس طبقه‌ی کارگر حرکت می‌کردند به طور اجتناب‌ناپذیری به حوزه‌ی سیاست می‌رسیدند. این نکته در همه جای دنیا صادق است و اگر درجایی مثل انگلستان معدن‌چیان ۱۸ ماه اعتصاب می‌کنند ولی وارد قلمرو سیاست نمی‌شوند، این نه به دلیل جدایی مبارزه‌ی اقتصادی از مبارزه‌ی سیاسی، بلکه به علت سلطه‌ی رفرمیسم بر جنبش کارگری انگلستان و به طور کلی غرب است. در ایران، جدایی‌ناپذیری مبارزه‌ی اقتصادی و سیاسی به طریق اولی صادق است. همان‌طور که در صحبت‌های دوستان هم بود، این‌جا هیچ چیزی جدا از سیاست نیست. علاوه بر نمونه‌ی خوبی که دوستان مثال زدند، می‌توان به نمونه‌های دیگری هم اشاره کرد. شما مثلاً می‌روید نانوايي. نانوا به شما نان خمیر می‌دهد. می‌پرسید چرا خمیر است؟ می‌گوید آردش خراب است. همین کافی است که اعتراض شما سیاسی شود، زیرا آرد را دولت به نانوايي‌ها می‌دهد. یا توی اتوبوس می‌روید. بلیط اتوبوس یکی بوده، حالا شده دو تا. با اعتراضی که می‌کنید به سادگی وارد عرصه‌ی سیاست می‌شوید. در این جا توده‌ی کارگران به همین راحتی از مسایل اقتصادی به مسایل سیاسی می‌رسند.

اما ما به‌عنوان فعال کارگری شیپور را از سر گذاشتیم زده‌ایم. بلاواسطه از سیاست عزیمت کرده‌ایم و از آن جا به ضرورت دفاع از طبقه‌ی خودمان رسیده‌ایم. و این به علت تأثیری است که از جریان‌ات سیاسی چپ گرفته‌ایم. از ضدیت با نظام سیاسی رسیده‌ایم به ضدیت با مناسبات سرمایه‌داری. از ضدیت با این مناسبات به مخالفت با نظام سیاسی رسیده‌ایم.

**ثقفی:** روشن‌فکران این‌طور هستند ولی خود کارگران این‌طور نیستند.

**حکیمی:** بله، همین‌طور است. می‌خواهم بگویم آن‌چه از نقد آقای فرج‌الهی نتیجه می‌شود این نیست که مبارزه‌ی اقتصادی از مبارزه‌ی سیاسی جداست، بلکه تفکیک دو نوع روی‌کرد است: روی‌کردی

که از مبارزه‌ی سیاسی به ضرورت دفاع از جنبش کارگری می‌رسد، و روی‌کردی که از مبارزه‌ی اقتصادی ضد سرمایه‌داری عزیمت می‌کند و از آن جا به ضرورت مبارزه‌ی سیاسی می‌رسد. این که اکنون برخی از فعالان کارگری مبارزه‌ی اقتصادی را از مبارزه‌ی سیاسی جدا می‌کنند. نتیجه‌ی نامطلوب تأثیر روی‌کرد اول است. اگر ما در جنبش به طور نرمال از مبارزه‌ی اقتصادی به مبارزه‌ی سیاسی گذر می‌کردیم، این مشکل پیش نمی‌آمد. این جدایی که از آن به‌عنوان مبارزه‌ی صنفی و مبارزه‌ی سیاسی نام برده می‌شود، به‌علت همان روی‌کرد است. هزینه‌ای است که داریم بابت همان روی‌کرد می‌پردازیم. از زاویه‌ی تغییر نظام سیاسی به این رسیدیم که حالا طبقه‌ی کارگر را برای این حرکت سیاسی آماده کنیم.

**ثقفی:** این "ما" که می‌گویید منظور روشنفکران است؟

**حکیمی:** منظورم فعالان کارگری متاثر از جریان‌ات چپ است. واکنش برخی از فعالان کارگری در مقابل این روی‌کرد به این صورت بوده است که آن‌ها از آن طرف بام به زمین افتاده‌اند. دیده‌اید که این فعالان با آیه و قسم می‌گویند که مبارزه‌ی ما صرفاً صنفی است و ما با سیاست کاری نداریم. تحت همین عنوان بود و هست که این‌ها از کارگران دست‌گیر شده در اول ماه مه سقز دفاع نکردند و هنوز هم نمی‌کنند. حال آن‌که حتی اگر خود این‌ها هم نخواهند با سیاست کاری داشته‌باشند، سیاست با آن‌ها کار خواهد داشت. آیا مسایل سیاسی که اکنون در جامعه‌ی ما وجود دارند، می‌گذارند کارگران با سیاست کاری نداشته‌باشند؟ آیا کارگران می‌توانند نسبت به مسایل سیاسی همچون مساله‌ی هسته‌ای، جنگ منطقه‌ای و نظایر آن‌ها بی‌تفاوت باشند؟ چرا و به چه دلیل این‌ها مسایل کارگری نیستند؟ چرا باید کارگران را از ورود به این مسایل برحذر کنیم؟ روشن است که نمی‌توان منکر حیاتی بودن این مسایل برای زندگی کارگران شد. بنابراین، اشکال در این نبوده و نیست که کارگران وارد عرصه‌ی سیاست شده‌اند. اشکال این بوده که جریان‌ات چپ کوشیده‌اند آنان را بلاواسطه و برای مقاصد سیاسی خود وارد عرصه‌ی سیاست کنند. این روی‌کرد اگر چه به درستی با بی‌اعتنایی توده‌ی کارگران روبه‌رو شده، اما بر فعالان کارگری متاثر از احزاب و گروه‌های چپ تأثیر مخرب و بازدارنده‌ای گذاشته است.

**وطن‌خواه:** یکی از شگردهای سرمایه‌داری این است که سعی می‌کند به کارگران اطلاعات ندهد. در ابتدای بحث، من به عنوان یک کارگر می‌خواهم سوالی را مطرح کنم: آیا فی‌الواقع دولت ایران مقاله‌نامه‌های ۹۸ و ۸۷ را امضا کرده است یا نه؟ اگر این اطلاعات به من داده شود، همان‌طور که به اصول ۳، ۲۶، ۲۷ و چند اصل دیگر قانون اساسی استناد می‌کنم که در راستای منافع من هستند، می‌توانم به آن‌ها نیز استناد کرده و از آن‌ها استفاده کنم تا فضایی تنفس بهتری ایجاد کنم. من هر چه داد می‌زنم، هیچ کدام از آقایان مسئول جواب نمی‌دهند. حتی در زندان به دوستان شرکت واحد گفتند: چه کسی گفته ما مقاله‌نامه‌ها را امضا کرده‌ایم؟ تفاهم‌نامه‌ای بوده در راستای مقاله‌نامه که ما امضا کرده‌ایم و شما فتوکپی آن را دیده‌اید که امضای آقای... پای آن است.

پس من به عنوان یک کارگر اطلاعاتی را که نیاز دارم، در اختیار ندارم. دویدن به دنبال نان به من اجازه نمی‌دهد که به فکر اصول و مبانی حقوقی خودم باشم. اگر هم بخوادم علی‌رغم هزینه‌ی بالایی فعالیت صنفی و سیاسی، فعالیت کنم، اطلاعات من ناقص است یا اصلاً اطلاعات ندارم. منهای این که سوادمان نیز اندک است و باید تلاش کنیم تا ذره ذره به دانایی‌مان اضافه و از کوه نادانی‌مان کم کنیم.

درباره‌ی این سوال شما که چرا سیستم سرمایه‌داری و بورژوازی در جایی پذیرای سندیکا و احزاب چپ و غیره و غیره است و در این جا نیست؟ باید بگویم: اول این که آن‌ها مبارزه کرده‌اند و این حقوق را مفت به چنگ نیاورده‌اند. اما فاصله‌ی مبارزه‌ی آن‌ها با مبارزه ما چیزی در حدود ۱۰۰ سال می‌شود. (اگر انقلاب مشروطه را به عنوان سرآغاز اولین تشکل‌های کارگری در نظر بگیریم). در این صد سال جامعه‌ی ما استبدادی بوده است. نمی‌گویم در جامعه‌ی اروپا استبداد نبوده است. جامعه‌ی ما شاهنشاهی بوده، با همه‌ی مسایل خاصش. ما در این جامعه است که بزرگ شده ایم و فرهنگ یاد گرفتیم. این فرهنگ‌ها با ماست. زمان انقلاب بر اثر فشار جامعه از پایین با مبارزه‌ی ما، قدرت از دست گروهی خارج شد و به دست کسان دیگر افتاد. آن‌ها با مبارزه‌ی کارگران و زحمت‌کشان شهر و روستا صاحب قدرت شدند، اما توجهی به کارگران ندارند.

این‌ها مثل من و شما نیستند. از آن طرف آسمان که نیامده‌اند. از همین جا، با همان فرهنگ استبدادی. در این جاست که به قول آقای فرج‌اللهی، هنگام تفکیک کار به سیاسی یا صنفی، پس زمینه‌ی امنیتی مطرح می‌شود. ما نگاه امنیتی حاکمیت را در آن می‌بینیم که در عمل ناشی از بقایای فرهنگ استبدادی است و برای گریز از این نگاه سعی می‌کنیم معقول‌تر بحث بکنیم، زیرا این‌ها حالا قدرت را در دست دارند و... این همان ملزومات چارچوب قدرت است (فرق نمی‌کند، این باور تمام قدرت‌مندان در جامعه‌ی استبدادی است). و اما من کارگر، در رابطه با کسب قدرت، برداشت آقای حکیمی را ندارم (به عنوان پس‌زمینه‌های فکری ما و احزاب، هژمونی، پرولتاریا و...) به نظر من اصلاً محلی از اعراب برای آن‌ها وجود ندارد. در واقع از این تعبیر سوءاستفاده می‌شود. در اوایل عریضم گفتم: من به دنبال نان می‌گردم. چرا باید از کارگران ترسید؟ تا زمانی که آن‌ها در حزب طبقاتی خودشان منسجم نیستند، تشکل ندارند، اتحاد ندارند، از گرفتن حقوق اولیه، ابتدایی و انسانی خود ناتوانند.

پس در این رابطه معتقدم که مثلاً در فرانسه جنبش کارگری و کارگرها با مبارزه توانسته‌اند حقوق خود را بگیرند یا برای گرفتن آن تلاش می‌کنند، می‌ایستند و اتحاد دارند که می‌توانند سرمایه را عقب بنشانند و بخشی از حقوق خود را بگیرند. آن‌جا طبقه هستند. یعنی از پدر بزرگ گرفته تا نوه همه کارگر هستند. این‌جا تازه در کارخانه ایران خودرو اگر پدر باشید و فرزندتان دیپلم داشته باشد، می‌تواند در آن‌جا استخدام شود. صنایع ما صنایع فرودست است.

کارگران ایران هنوز طبقه (به مفهومی هم که هست) نشده‌اند. (در حالی که اگر کسی به من بگوید قشر کارگر، گروه کارگران، ... یقه پاره می‌کنم و می‌گویم: نه! من طبقه‌ی کارگرم) اما وقتی در درون به خود و جایگاه خود می‌اندیشم، می‌بینم طبقه شدن الزامات و شرایطی دارد که من هنوز به آن مرحله نرسیده‌ام و باید در طول مبارزه برای رسیدن به آن قدرتی که بتوانم یقه‌ی سرمایه را بگیرم، روی این خط حرکت کنم.

بنابراین قبول می‌کنم که جایی من همین جاست و برای همین است که به قول ایشان مبارزه‌ی صنفی می‌کنم. از همین فضا که در قانون اساسی و قانون کار است، استفاده می‌کنم. باید استفاده‌ی بهینه هم بکنم.

**فرج‌اللهی:** در اول میزگرد در مورد مساله‌ی بی‌حقوقی و بعد درباره‌ی نبود تشکل‌ها صحبت شد. این دو رابطه‌ی متقابل دارند، یعنی از یک طرف می‌بینیم که جامعه‌ی کارگری، طبقه‌ی کارگر و کل جامعه‌ی ایران در بی‌حقوقی کامل (اگر نگوئیم مطلق) به سر می‌برند و از ابتدایی‌ترین حقوق محروم هستند و باید علت آن را در این مساله دید که تشکل‌ها در پایین‌ترین حدشان هستند، در ضعیف‌ترین شکل‌شان و بعضی جاها اصلاً وجود ندارند.

به نظر من این دو رابطه‌ی متقابل دارند و یکدیگر را تشدید می‌کنند. حدی از قانون‌مندی در جامعه لازم است که تشکل‌ها به‌وجود بیایند و وجود تشکل‌ها جامعه را قانون‌مندتر می‌کند.

همان‌طور که شما اشاره کردید حتی چای‌کاران شمال تشکل دارند. هم کارفرما، هم دولت، هم کسانی که می‌خواهند به نوعی با آن‌ها تقابل داشته باشند و یا حتی سرکوب‌شان کنند، می‌دانند با چه کسانی سروکار دارند. کارفرمایان هم اگر تشکل داشته باشند، حرکت‌شان قانون‌مندتر خواهد بود. این‌ها با هم رابطه‌ی متقابل دارند. اگر قرار است در ایران اتفاقی بیفتد و جامعه راه رشد و ترقی را طی کند، باید اول به این سمت برود که تشکل‌های حقوق‌بگیران در سطوح و اشکال مختلف به‌وجود بیایند و فعالیت کنند، به هر روشی که ممکن است و حتی به قوانین حداقل موجود خودمان، استناد کنیم. با این قوانین هم می‌شود کارهای حداقلی انجام داد، همان‌طور که دوستان شرکت واحد این کار را انجام دادند، و هم می‌شود در چارچوب این تشکل‌های موجود حرکت کرد و امتیازات بیش‌تری بدست‌آورد که خود سنگ‌پایه‌ی حرکت‌های بعدی است.

رفتار و عمل‌کرد افراد و گروه‌های سیاسی در قبال تشکل‌ها، اغلب موارد اگر نگوییم در همه‌ی موارد، از بالا و برعکس و در جهت منفی بوده است. یعنی به جای این‌که تشکل‌ها از نیاز جامعه‌ی کارگری و از نیازهای ملموس و روز کارگران شروع کنند و سطح حرکت‌شان را بالا ببرند، برعکس گروه‌های سیاسی آمده‌اند و با نفوذ در تشکل‌ها و با حیاط خلوت قرار دادن آن‌ها خواسته‌اند به یک‌سری از مسایل حداکثری از طریق این‌ها دست یابند، این است که نگاه به تشکل‌ها این‌گونه نگاه سیاسی می‌شود.

نگاه دولت‌ها هم همیشه به تشکل‌های صنفی کارگری و تشکل‌های صنفی صنوف مختلف، این است که به آن‌ها با دید امنیتی نگاه می‌کنند، یعنی هر جا صحبت از یک تشکل صنفی می‌شود، بلافاصله نهادهای امنیتی به سراغ مسئولان و تشکیل‌دهندگان می‌آیند و شروع می‌کنند به درآوردن پیشینه‌ی فعالان کارگری. در حالی که فرض بر این است این افراد فعال صنفی، مثلاً نانوا یا کارگران فلان جا، می‌خواهند از حقوق صنفی‌شان دفاع کنند. می‌خواهند از حقوق‌شان به عنوان یک کارگر نانوا دفاع کنند. به پیشینه‌ی سیاسی که پدر بزرگ یا برادر این چه‌کاره بوده، نباید کار داشته باشند. متأسفانه در ایران این اتفاق می‌افتد و مردم ما همیشه هزینه‌ی فعالیت اجتماعی را سنگین پرداخت کرده‌اند. کسانی که در عرصه‌ی اجتماعی وارد می‌شوند، در مقاطع مختلف به حرکت‌ها و فعالیت‌های مختلف وارد می‌شوند، هزینه‌های زیادی را پرداخته‌اند، این است که مردم عادی ما هم برای حل مشکل و مسایل صنفی ابتدایی، هر چند ارتباط مستقیمی هم به مسایل سیاسی روز نداشته باشد، هیچ قدمی بر نمی‌دارند و حاضر نیستند در هیچ تشکلی شرکت کنند.

مشکل ما این است، یعنی آن‌جا که من بحث اول را شروع کردم، که بی‌حقوقی و نبود تشکل‌ها لازم و ملزوم یکدیگرند، یا این‌که هم‌دیگر را تشدید می‌کنند. حال راه چاره چیست؟ من معتقدم که موانعی سر راه هستند، ما باید به نوعی به این‌جا برسیم که موانع تشکلیابی در جامعه‌ی ما چیست؟ به دنبال پیدا کردن راه‌حلی برای آن باشیم.

مسئله این‌جاست که وقتی مردم تشکل‌گریز هستند، یکی از دلایل‌هایش این است که گروه‌های سیاسی نگاه‌شان نادرست بوده است، دیگر این‌که دولت‌ها به تشکل‌ها با دید امنیتی نگاه کرده‌اند، راه حل چیست؟ حالا فعالان ما چه کار باید بکنند یا روشنفکران ما چه کار باید بکنند؟

متأسفانه روشنفکران جامعه‌ی استبدادزده‌ی ما به خاطر این‌که سال‌ها در استبداد زندگی کرده‌ایم، یک جور‌هایی مستبدان کوچک هستند. یعنی موازین دموکراسی در جامعه‌ی ما نهادینه نشده است، و خود ما هم هر کدام، یک جاهایی سعی می‌کنیم اگر دست‌مان برسد، کاری را انجام دهیم که شاید فقط به خودمان فکر می‌کنیم، درست است فکر می‌کنیم همه‌ی حقیقت‌پیش‌ماست و حقیقت

بخش‌های دیگری ندارد که پیش دیگران باشد، شاید اولین قدم و اولین بخش راحل، این است که این گونه رفتار نکنیم، همان‌طور که راه‌آینده به آن اشاره کرد.

در دور اول بحث خدمت‌تان گفتیم که تشکل‌های صنفی معطوف به کسب قدرت نیستند، البته این مطلق نیست. ما نمونه داریم. اتحادیه‌های کارگری برزیل برای رسیدن به منافع و حقوق صنفی‌شان به جایی می‌رسند که فکر می‌کنند اگر رهبر اتحادیه به ریاست‌جمهوری برسد می‌توانند به آن حقوق دست یابند، هیچ ایرادی هم ندارد.

اما حرف شما هم درست است که نقطه‌ی شروع حرکت کجاست، حقوق و مسایل روز و ملموس جامعه‌ی کارگری، آن‌ها را به آن‌جا می‌رساند، که در یک دوره، یک اتحادیه می‌گوید من به آن کاندیدا رای می‌دهم و یا خود ما کاندیدا معرفی می‌کنیم.

اما نقطه شروع این‌جاست و اگر این تفاوت را در جامعه‌ی خودمان قایل نشویم و فعالان ما با این دید به مبارزات و کارهای صنفی نگاه نکنند که از مسایل ملموس و روز شروع کنند و چارچوب مناسبات آن صنفی را که تشکل مورد نظر متعلق به آن است، در نظر نگیرند، همچنان درجا خواهیم زد.

باید ببینیم که عرصه‌ی مبارزات سیاسی مستقیم (حزبی) یک چیز است و عرصه‌ی مناسبات صنفی چیز دیگر. مسلماً این دو عرصه باهم ارتباط (متقابل) دارند، از هم تاثیر می‌گیرند و در هم تاثیر می‌گذارند. اما همواره این دو عرصه، وجود دارند و قوانین و راهکارها و فواید خاص خود را دارند و همین‌طور محدودیت‌های ویژه خود را.

این را باز مجبورم تکرار کنم اما فکر می‌کنم برای این‌که به راحل برسیم و سرفصل این مساله را باز کنیم که در این موقعیت چه‌کار باید کرد آیا باز به حداکثرها بپردازیم یا از این بترسیم که اگر ما به مسایل روز جامعه‌ی کارگری استناد کنیم و بپردازیم، می‌گویند آقا شما حداقل‌گرا هستید و رفرمیست هستید.

در رابطه با مبارزه‌ی اقتصادی و مبارزه‌ی سیاسی طبقه‌ی کارگر، همان‌طور که آقای حکیمی فرمودند این دو بخش از هم جدایی ناپذیرند. اما در شرایط و موقعیت‌های مختلف، نسبت این دو یا کم‌رنگ و یا پررنگ شدن هر کدام ممکن است متفاوت باشد. اما این نکته را باید تاکید کنم که نباید مبارزات و مطالبات صنفی کارگران را به مبارزات و مطالبات صرفاً اقتصادی محدود کرد. این کار نادرستی است. وقتی می‌گوییم منافع و حقوق صنفی منظور فقط منافع و مثلاً چند تومان، اضافه حقوق و مزایا و... نیست. بلکه کلیه منافع و حقوق اجتماعی اعضای یک صنف و گروه معین که جایگاه شغلی و اقتصادی و رابطه‌ی معین و یک شکلی با وسایل تولید و روابط تولید دارند مورد نظر است. مبارزه‌ی تشکل‌های صنفی هم همان‌طور که گفتیم صرفاً یک مبارزه‌ی اقتصادی نیست. سمت‌گیری و زاویه‌ی مبارزه سیاسی افراد در یک تشکل صنفی مهم است. حرکت و مبارزات سیاسی یک تشکل صنفی معطوف به کسب قدرت نیست (این خیلی مهم است). این‌جاست که تفاوت تشکل‌های سیاسی و تشکل‌های صنفی را باید به درستی تشخیص داد.

**ثقفی:** مطالب مهمی گفته شد. از جمله یکی از علل وجود تشکل‌های مستقل در کشورهای دیگر و پذیرش آن از طرف سرمایه‌داری جهانی مبارزات سراسری و پی‌گیری کارگران در کشورهای دیگر است. یعنی این‌که سرمایه‌داری هیچ‌گاه داوطلبانه امتیازی به کارگری نداده است و همه‌ی امتیازات در جریان مبارزات گرفته شده است. این مساله در کلیت خود صحیح است، اما در این‌جا این سوال پیش می‌آید مگر کارگران در ایران کم مبارزه کرده‌اند و یا مثلاً از کارگران ترکیه کمتر مبارزه کرده‌اند و یا مگر مردم ما برای آزادی کم کشته داده‌اند؟

همچنین گفته شد که یکی از علل عقب‌ماندگی تشکلهای کارگري آن بوده است که روشنفکران ما ابتدا از موضع سياسي حرکت کرده‌اند و سپس خواسته‌اند کارگران را به مواضع سياسي بکشانند، يعني گروه‌هاي چپ خواسته‌اند از کارگران در جهت اهداف سياسي استفاده کنند. بسیار خوب، اما این حق هر گروه سياسي است که بخواهد مردم را به مبارزات سياسي بکشاند. به‌نظر من دوستان به این مساله کمتر توجه کرده‌اند که منطقه‌ي ما، به خصوص از نظر سرمايه‌ي جهاني يك منطقه‌ي استراتژيك است و سرمايه‌ي جهاني همراه با سرمايه‌ي داخلي با همه‌ي ترفندها و همه‌ي تجربيات خود در این منطقه ايستاده تا کارگران نتوانند تشکلهای مستقل خود را ايجاد کنند. اگر ما نگاهی به مبارزات کارگران شرکت نفت و یا جاهای دیگر بیاندازیم متوجه می‌شویم که این مبارزات کم نبوده است. ما اتحادیه‌های کارگري و فدراسیون‌های کارگري بسیار گسترده‌اي در طول تاریخ مبارزات در يك‌صد ساله‌ي اخير داشته‌ایم که همه به‌وسیله‌ي مبارزات کارگران به‌دست آمده و کسی هدیه نداده است و از کل منطقه هم در این زمینه با سابقه‌تر هستیم و بسیاری از دست‌آوردهای جنبش‌های کارگري در سطح جهاني را پیش‌تر يعني در حدود نیم قرن پیش داشته‌ایم، اما تهاجم سرمايه‌ي جهاني همراه با متحدان وطني آن، این دست‌آوردها را، با کشتار وسیع و سرکوب از مردم و کارگران ما پس گرفته است. و کارگران ما مجبور شده‌اند، دوباره آن را از نو بسازند و از ابتدا شروع کنند. به‌نظر نمی‌آید که ما کم مبارزه کرده باشیم و یا روشن‌فکران و گروه‌های سياسي و چپ، مثلاً از نظر ذهني عقب‌مانده‌تر از روشن‌فکران دیگر منطقه باشند، سرمايه‌داري در این‌جا منافع استراتژيكي دارد و باتمام توان می‌ایستد و ترفندهای مختلفی را هم به‌کار می‌گیرد تا تشکلهای کارگري رشد نکنند، زیرا مساله براي او اساسي است و اگر کارگران ایران بتوانند تشکل مستقل به‌دست آورند بر کل منطقه تاثیر خواهند گذارد. به‌همین جهت است که به‌نظر می‌رسد وظیفه‌ي فعالان کارگري و کارگران فعال در کشور ما بسیار پیچیده و دشوار است و باید بتوانند از بندها و دام‌های چیده شده در برابرشان عبور کنند، هوشیاری، پی‌گیری، هماهنگی، دقت و سرعت در جنبش کارگران ایران از ضروریات است، زیرا سرمايه‌ي جهاني و متحدان وطني آن با تمام قوا و ترفند در جلوي تشکلهای کارگري ایستاده‌اند. جنبش کارگري با پیچیدگی‌ها و مشکلات پیش رو که در کشور ما دارد، فعالان پاک، صادق و فداکاری را می‌طلبد که از مسایل شخصی و خودمحوري‌ها بگذرند و به يك استراتژي دراز مدت در زمینه‌ي حقوق کارگران بیاندیشند. همچنین از گذشته درس گرفته و تجربيات گذشته را براي فعالیت پیش‌رو مدنظر قرار دهند. اما این‌که بگوییم دست‌آوردهای جنبش کارگري در کشورهای دیگر به‌علت مبارزه، بیش‌تر آنان است و یا شکست‌های جنبش‌های کارگري در کشور، به‌خاطر اشتباهات روشنفکران چپ است، این در حقیقت نوعي خودزني و تقصیرات را به گردن خودمان انداختن است. به نظر من در حالی‌که باید اشکالات گذشته را بررسی کنیم، اما نباید از این مساله غافل شویم که منطقه‌ي ما يك منطقه‌ي استراتژيك انرژی و مواد اولیه براي سرمايه‌داري است و مردم ما سوابق طولاني در مبارزات رهایی‌بخش و کارگري دارند. در نتیجه پیچیدگی‌های امر مبارزه براي حقوق کارگري در این بخش از جهان ضرورت هوشیاری و برنامه‌ریزی هر چه بیش‌تر را طلب می‌کند که امیدواریم فعالان کارگري به این مساله بیشتر توجه کنند.

همچنین باید گفت که هیچ فرمول ثابت و لاتغییری در مورد ارتباط حرکت سياسي و اقتصادي وجود ندارد، و این مساله متناسب با شرایط متغییر موجود در جوامع مختلف تغییر می‌کند. مثلاً در انگلستان در اغلب موارد مسایل اقتصادي مقدم بر مسایل سياسي بوده است و طبقه‌ي کارگر ابتدا از خواسته‌های اقتصادي حرکت کرده و سپس به مسایل سياسي کشانده شده است، که نشانه‌ي آن جنبش چارتيست‌ها و یا حرکت کارگران در جریان جنگ جهاني اول و غیره است. ولی در فرانسه در بیش‌تر موارد مساله بر عکس بوده است يعني از مسایل سياسي حرکت کرده‌اند و سپس به مسایل



اقتصادي رسیده‌اند که نمونه‌ی آن را در انقلاب ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ و همچنین در تظاهرات دانشجویی ۱۹۶۸ مشاهده می‌کنیم. همچنین در کشوری مثل آمریکا، بسیاری جنبش‌های کارگری از اقتصاد شروع کرده‌اند ولی گاهی به مسائل حاد سیاسی کشیده شده است. آنچه مسلم است در این زمینه فرمول ثابت و لاینثغیری وجود ندارد و روشنفکران و فعالان جنبش کارگری باید متناسب با شرایط، شیوه‌های هم‌آهنگی را در پیش گیرند، تا بتوانند وظیفه خود را برای وحدت طبقه‌ی کارگر انجام دهند. قطعاً یافتن شیوه‌ی حرکت در هر جامعه‌ای از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که بر عهده‌ی فعالان آن جامعه سنگینی می‌کند. در انتها بار دیگر از دوستان عزیز برای شرکت در این میزگرد تشکر می‌کنم.